

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در حل شبهه ای که در روایت مسعده بن صدقه است که مثالها با کبری مسئول در صدر و
ذیل سازگاری ندارد که «کل شیء لک حلال حتی تعلم أنه حرامٌ بعینه» یا در ذیل فرمود
«الاشیاء كلها علی ذلک حتی تستبین أو تقوم به البیّنة» این با مثالهایی که زده شده و
ذلک مثل شیءای که می‌خری و شاید این سرفقت باشد یا عیدی می‌خری شاید کذا باشد و
هم چنین ازدواج می‌کنی لعل اخت شما باشد یا رضیعه شما باشد با اینها سازگار نیست.
چون در این موارد حلیت به خاطر برائت و اصاله الحل نیست بلکه یا به خاطر قاعده ید
است مثل دو مثال اول، یا به خاطر استصحاب است مثل دو مثال بعدی. و جایی که قاعده
ید باشد ید اماره است، جای برائت نیست، جای اصاله الحل نیست، جایی که استصحاب
هم باشد استصحاب حاکم است بر برائت به خصوص این استصحابهایی که منقح موضوع
است و موضوع برای امارات و ادله درست می‌کند. تا حالا در تخلص از این اشکال
وجوهی اعلام فرموده بودند که طرح شد.

وجه پنجم که در هامش بحوث افاده فرموده شده این هست که در تمامی موارد که ما
علم و اطمینان نداریم به حلیت، در تمام این موارد که حالا یا به قاعده ید می‌خواهیم
بگوییم، یا به استصحاب می‌خواهیم بگوییم، به هر چه که حلیت را افاده می‌کند در طرف
شک ما و جهل ما، در این موارد یک شبهه‌ای وجود دارد و آن این است که بالاخره انسان
علم اجمالی غیرمحصوره دارد که توی عالم یک اشیایی هست که دزدی است و محتمل
است همین که من خریدم همان باشد، از همان‌ها باشد. بالاخره در عالم این چیزها پیش
می‌آید که ممکن است این اخت رضاعی باشد یا اخت حقیقی باشد در خیلی موارد برای
خیلی اشخاص و این هست در عالم این جور چیزها و احتمال می‌دهد همین مورد همان
باشد پس احتمال می‌دهد همین چیزی که مورد ابتلاء او هست و شک در حلیت آن دارد
این از اطراف آن علم اجمالی غیرمحصوره باشد توی ذهن‌ها می‌آید که آیا این مانع
نیست از اجرای حلیت که حالا این حلیت منشأ و دلیل آن هرچی می‌خواهد باشد؛ ولو
قاعده ید باشد، ولو اماره باشد، ولو استصحاب باشد، چنین شبهه‌ای در اذهان ممکن است
بیاید که آیا این علم ما مانع نمی‌شود از اخذ به حلیتی که حلیت در فی کل مورد مورد
ممکن است مفاد یک دلیل خاص به آن مورد باشد. این حدیث شریف در مقام دفع همین
شبهه است که از این نگران نباشید، همه این موارد، آن قواعدی که افاده حلیت می‌کند
جاری است و این علم اجمالی در اطراف شبهه غیرمحصوره غیرمنجز، این مانع از اخذ به
آن حلیت نمی‌شود. پس مفاد این حدیث شریف این است و این مثال‌ها هم همه‌اش برای
همین است، توی این مثال‌ها نمی‌خواهد حضرت... آن صدر و ذیل نمی‌خواهد بفرماید
قاعده حلیت و اصاله البرائة را شما اشکال کنید، مثال‌ها با کبری سازگار نیست. این را
نمی‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید که همه جاهایی که مشکوک است برای شما علیرغم

این که علم اجمالی به نحو شبهه غیرمحصوره دارید، تمام این موارد برای شما حلال است حالا هر جایی به یک وجهی تا علم به حرمت بعینه پیدا کنید که بله... نه علم به حرمت به نحو علم اجمالی غیرمنجز که یا این حرام است یا بقیه. نه، بعینه بفهمید این حرام است یا بیّنه بعینه قائم بشود که این حرام است. تا این جور نشده... بنابراین دیگه مفاد این دلیل اصالة البرائة نمی‌شود، اصالة الحلیة نمی‌شود، نه به این کار ندارد، می‌خواهد بگوید این حلیت جامع که در موارد مختلف که این در صدد این نیست که کجاها ما حلیت داریم و به چه بیانی داریم، ممکن است همه جاها به خاطر غیربرائت باشد و شاید شارع اصلاً برائت جعل نکرده باشد. توی این حدیث چیزی در نمی‌آید نسبت به این که برائت جعل شده یا نه، این حلیت‌هایی که هست این مانع شما نشود. و شاهد و قرینه بر این که این مقصد هم محتمل است که مقصود باشد همین کلمه بعینه هست. یعنی آن علم به درد شما نمی‌خورد، آن علم به عینه که نیست، آن یک علم اجمالی کثیر الاطراف منجز است. نه، آن مانع نیست وقتی که بعینه علم پیدا کردی در آن صورت باید اجتماع بکنی و حرمت برای آن صورت است. این هم مطلبی است که در هامش فرموده‌اند که عبارت‌شان را هم عرض کنم:

«و هنا احتمال آخر و هو أن يكون نظر الرواية إلى أنَّ العلم الاجمالي بوقوع المحرمات و ثبوتها في الجملة لا يكون مانعاً عن ثبوت الحلية الثابتة في كل موردٍ موردٍ بدليلها فالحدیث متجة إلى هذه الناحية»

به این مطلب کار دارد و نمی‌خواهد جعل اصالة و اصالة الاباحة بکند، یا چیزها دیگر را جعل بکند. آن مجعول‌ها را دارد می‌گوید که نگرانی نداشته باشید از این ناحیه.

«فالحدیث متجة إلى هذه الناحية لا إلى جعل اصالة الحل و يشهد له كلمة بعینه فيكون النظر إلى عدم مانعية العلم الاجمالي في مجموع الشبهات و هو علم اجمالی غیرمحصور».

الی عدم مانعية العلم اجمالی که این چنین است «فی رفع القواعد المأمنة الظاهرية» این قواعد مأمنة این را می‌خواهد بگوید.

س: ...

ج: بله، در حقیقت این فکری که حالا اصلش برای آن محقق بزرگوار است که حالا یک قدری با تغییراتی و الا اصل همان است که ایشان فرموده. منتها آقای آقا ضیاء نمی‌گوید در مقام دفع توهم این چنین است، می‌خواهد بگوید خیالتان راحت باشد یک ضابطه کلی دست شما بدهد که هر جا تو شک کردی بدان یک اصلی یک چیزی وجود دارد الان، مثل این یک مجتهدی به عوام، به مقلیدنش می‌گوید شما خیالتان راحت، کاری نداشته باش، این چیزهایی که توی بازار است همه حلال است حالا هر جایی به خاطر یک وجهی است، نمی‌خواهد، در مقام این نیست که یاد آن‌ها بدهد. این جا هم آقا ضیاء این جوری می‌گوید؛ دیگه مطلب دیگری نمی‌خواهد. این‌ها می‌گویند نه، درست است ولی می‌خواهد بفرماید که چی؟ این جهت را در نظر گرفته که خیالتان راحت از جهت این که این علم اجمالی گسترده غیرمنجز غیرمحصوره مانع نیست.

این مطلب مطلب درستی است که این علم اجمالی غیرمنجز، غیرمحصوره مانع نیست ولی چه رائج‌ای در عبارت هست که چنین شبهه‌ای باشد که امام در صدد رفع این شبهه

است. «کل شیء لک حلال حتی تعلم أنه حرام» و اصلاً در اذهان عرفیه توجه به این علم اجمالی این چنینی... اصلاً توی ذهن‌شان نیست مگر بیاید رسائل و کفایه و این‌ها را خوانده باشد آن وقت بگویند یک علم اجمالی گسترده غیرمنجزی ما داریم و اصلاً این حرف‌ها توی ذهنش بیاید. حالا شما ترجع الی قبل از طلبه شدن و قبل این‌ها را خواندن. اصلاً توی فکرتان و توی مخیله‌تان خطوط می‌کرد یک چنین علم اجمالی گسترده‌ای، بعد بگویند لعل این مانع باشد تا امام علیه السلام بدون نام بردن... یعنی دیگه باید العاقل یکفیه الاشاره، امام در مقام این هستند که این را بیان بکنند بدون این که اصلاً اشاره‌ای به این شبهه شده باشد و علم ایقوف می‌خواهد که آدم بگوید حضرت در این جا ناظر به این جهت هستند و می‌خواهند این را رد بکنند. آخر نه اشاره‌ای در روایت هست، نه چیزی در روایت هست.

س: ...

ج: اما علم اجمالی دارد، نه احتمال بدوی است، این‌ها شبهات بدویه است.

س: ...

ج: چرا علم اجمالی غیر منجز این را دارد ایشان می‌فرماید. می‌خواهد بگوید مانعیت ندارد علم اجمالی گسترده غیرمحصوره، این را دارد رد می‌کند، اصلاً توی ذهن عوام این نیست که ما علم اجمالی داریم. نه، به خصوص مثل این مثال‌هایی که این لعله اختک و فلان. چه می‌داند که اصلاً چنین چیزی هست به خصوص در زمان‌های ما که اصلاً رضاع و این‌ها تقریباً ور افتاده، حالا یک وقتی این‌ها خیلی مورد نیاز بوده چون شیر چیز که نبوده و زن‌ها به هم دیگر شیر می‌دادند، به بچه‌های دیگران شیر می‌دادند. امروز دیگر تقریباً مسأله رضاع و این‌ها شاید اصلاً مصداق نداشته باشد یا خیلی نادر باشد. آن وقت در این موارد به نحوه شبهه بدویه است، نه این که توجه دارد من علم دارد به حضرت عباس الان سرقت‌هایی در عالم هست و لعل این که دارم می‌خرم مصداق آن باشد، چنین علم اجمالی. و خود شهید صدر قدس سره... حالا خود ایشان هم نقل کردند در بعضی عبارات‌شان، که ایشان فرموده اصلاً این‌ها اطراف علم اجمالی نیست چون چیزی می‌تواند طرف علم اجمالی باشد که اگر بر داری علم اجمالی چی بشود؟ به هم بخورد. شما این را هم برداری، یقین کنی علم اجمالی شما به هم نمی‌خورد، در مورد خودش علم اجمالی انسان به هم نمی‌خورد. بنابراین خیلی مستبعد است، این یک احتمال بسیار دور از ذهن است به خاطر این جهت که در خود روایت حتی اشاره‌ای به این مطلب نشده تا حضرت در مقام دفع این باشند که بله این مانعیت ندارد، این جلوی شما را نگیرد از عمل به آن چه که اقتضای حلیت می‌کند فی کل مورد مورد به یک قاعده‌ای یا به یک اصلی.

س: ...

ج: نه، ما حالا داریم می‌گوییم غیرمنجز. یعنی این علم اجمالی‌ها. حالا کسی ممکن است توی ذهنش بیاید که من چنین علم اجمالی دارم، چطور است؟ نه این که با وصف غیرمنجزیت آن، نه این علم اجمالی که شما توی اصول تحقیق کردید گفتید غیرمنجز است ولی عرف که نمی‌داند، حالا دارد به عرف توجه می‌دهد می‌گوید این علم اجمالی شما عیب ندارد.

پس بنابراین دو تا مطلب یا سه تا مطلب در این جا هست که این علم اجمالی اشاره‌ای

در روایت به این نشده که ما بگویم در صدد دفع چنین مطلبی است و این مطلب این قدر آشکار نیست، و واضح نیست و مبتلابه در ذهن‌ها نیست که بگویم گفتن نمی‌خواسته، با این خواستن که بخواهیم بگویم پس بنابراین در صدد دفع این است. علاوه بر همین که در این موارد اصلاً اذهان عرفیه به این که یک علم اجمالی گسترده این چنینی است توجه ندارد و همه این‌ها را شبهات بدویه می‌داند و اگر این‌ها را شبهات بدویه نداند پس مثال شبهه بدویه کجاست؟ چون هر مصداقی که نگاه می‌کنید چنین چیزی هست. هر شبهه مصداقیه‌ای که شما نگاه کنید و موضوعی که نگاه کنید چون می‌دانید در عالم چنین چیزی وجود دارد پس این هم می‌شود از اطراف آن و علاوه بر این که علم اجمالی ما در این موارد متقوم نیست به این موارد به شهادت این که اگر این‌ها را حذف کنیم باز می‌بینیم آن علم اجمالی ما وجود دارد.

پس بنابراین این فرمایش هم تمام نیست در این که بخواهد فقه الحدیث ما را توضیح بدهد، روشن بکند به جوری که آن شبهه دفع بشود.

آخرین وجهی که زحمت کشیده شده و در توضیح این روایت بیان شده که حل این شبهه در این روایت مهم است هم از نظر فقهی هم از نظر اصولی چون آثار فراوانی بر این حدیث بار است. فرمایش تسدید الاصول، که می‌شود معنا یا راه حل ششم و معنای ششم در این فقه الحدیث.

حاصل فرمایشی که حالا ما حصّلتنا از عبارات ایشان ولی جزم نداریم که حتماً مقصود این است. عرض کردم که دوستان هم مطالعه بفرمایند این است که ایشان می‌فرمایند... من مقدماً این مطلب را عرض بکنم تا این که... می‌دانید نقش اصول در خیلی جاها و مجعولات شارع، تنقیح موضوع کبریات است که در شرع بیان شده. مثلاً شارع فرموده «الماء الطاهر يطهر ما يغسل به» آب پاک هر چیزی که با آن شسته بشود آن را پاک می‌کند، چنین کبرای کلی را شارع افاده کرده. حالا یک جاهایی ما شک می‌کنیم؛ یقین داریم این آب پاک است الا ان از دریا برداشتیم، قطع داریم این آب پاک است. این مصداق این کبری درست می‌شود، هر چیزی که با این آب بشوریم آن کبری بر آن منطبق می‌شود. صغری وجدانی است، علم به آن داریم می‌گوییم «هذا الماء طاهر و غسلنا» به این «و کل ما يغسل بالماء الطاهر يطهر فهذا الثوب طهر»، این جا روشن است. یک جاهایی هست که ما نمی‌دانیم این آب چطوری است که حالا ثوب را می‌خواهیم با این بشوریم. شارع آمده این جا منت گذاشته یک قاعده درست کرده گفته بگو طاهر. اگر شک داشتی بگو طاهر چرا می‌گوید بگو طاهر؟ تا این که باز مصداق درست بشود، صغری درست بشود برای آن کبرایی که جعل کرده برای آن، یا فرموده مثلاً باید ثوب شما پاک باشد نماز با آن بخوانی، با آب پاک باید وضو بگیری. همه این‌ها چه کار می‌کند؟ این اصالة الطهارة ما هی مصداق درست می‌کند، صغری درست می‌کند برای آن کبری‌ها. فرموده است که حیوانی که حلال است «کل حیوان حلال ذکّی یحل اكله» هر حیوانی که حلال است اگر تذکیه بشود اکل آن جایز است. حالا یک حیوانی است ما نمی‌دانیم این حلال است یا حلال نیست، این حلال این جا چه حلالی مقصود است؟ حلال بالفعل مقصود نیست، حلال است یعنی شأنیت این را دارد که اگر ذبح به آن وارد بشود، تذکیه به آن وارد بشود حلیت بالفعل پیدا می‌کند. جاها آدم شک می‌کند این حیوان چه طور است، حلال است به این معنا یا نه شارع آمده یک قاعده درست کرده، یک اصل درست کرده فرموده هر وقت حیوانی را شک کردی حلال است یا نه، بگو حلال است تا مصداق درست کند، صغری درست کند برای آن که «اذا ذکّی یحل اكله». یا فرموده است مرأه‌ای که حلال

است برای شما چون بعضی مرأه‌ها حراما ست. «حرمت علیکم امهاتکم...» و کذا. یک مرأه‌هایی هست که حلال است، حلال است نه این که یعنی بی‌هیچ... یعنی حلیت استعدادیه، صلاحیت. اگر عقد خوانده بشود و مواردی که شرع محلل قرار داده؛ عقد خوانده بشود ما ملکیت ایمانکم بشود، فلان بشود حلال خواهد شد. آن‌ها هم یک کبری‌هایی است. حالا می‌گوید یک مرأه‌ای را شک داری که چه جوری است بگو حلال است تا مصداق درست بشود و صغری درست بشود برای آن کبری.

ایشان می‌فرماید این حدیث... بعد از این که این مقدمه درست شد می‌فرماید این حدیث دارد این حرف را می‌زند و این مثال‌ها هم درست است. صدر آن می‌گوید «کل شیء لک حلال» معنای این حلال این نیست که الان بالفعل حلال است، این جامع است یعنی یک جا حلال بالفعل است یک جا حلال در مقابل آن حرمتی است که... یعنی صلاحیت دارد که اگر ضمیمه بشود با آن تذکیه یا عقد و امثال ذلک آن وقت حلیت بالفعل پیدا می‌کند. کل شیء که حرمت آن را نمی‌دانی، علم به حرمت آن نداری و یک اماره مسلّمه مثل بیته قائم نشده که این حرام است، هر شیء‌ای که شک کردی این چیه؟ این حلّ ما لم یعلم دارد، این حلّ یعنی همین، این حلّ ما لم یعلم دارد و این مثال‌ها همه همین طور است، همه این مثال‌ها می‌گوید بدان این‌ها از قبیل حلّ ما لم یعلم است برای این که شما متاعی را خریدی می‌گویی لعل سرقت باشد، نه شک که داری، این حل است، حل است یعنی چی؟ حلال است برای تو؟ یعنی اگر معامله‌ای روی آن واقع شد اشکالی ندارد، تو هم که رفتی خریدی ادله گفته أحل الله البیع، ادله گفته وقتی که شما بعث و اشتریت راجع به یک مال حلال گفتید نقل و انتقال حاصل می‌شود. دارد می‌فرماید این مورد همین است، شما که شک داری این از موارد همان حلّ ما لم یعلم حرمت و لم یقم علیه بیته، از آن موارد است. یعنی صغرای آن با ادله حل درست شده، کبرای آن هم که آن ادله نقل و انتقال معاملات می‌گیرد پس نقل و انتقال درست شده. در مثال عبد هم همین جور است؛ شک داری که چه جوری است آن جا هم قاعده ید داری و حالا به قاعده ید هم کار نداریم حالا این را اشتباه کردم قاعده ید را گفتم. در آن دومی هم شک داری، یقین که نداری، شارع دارد این جا می‌فرماید که این حلال است چون شما علم که نداری پس بنابراین صغری درست می‌شود برای آن ادله‌ای که می‌گوید بیع شیء حلال موجب انتقال آن می‌شود. در آن بعدی‌ها هم همین جور است، در آن مرأه هم استصحاب است. باز استصحاب هم نگویید. در آن بعدی هم نمی‌دانی حرام است یا نه، شارع یک جلی جعل کرده این جا مثل آن اصالة الطهارة که آن جا جعل کرد، این جا هم یک قاعده حل جعل کرده. حل است یعنی بگو حلال است تا موضوع برای آن ادله درست بشود. چون ادله گفته چی؟ گفته هر مرأه حلالی که عقد ازدواج بین او و مردی واقع بشود یحل التمتع بها، تو الان شک داری که این حرام است یا حلال، اگر اخت اوست حرام است، حرام است به چه معنا؟ به معنای این که با آن‌ها درست نمی‌شود. حلال است یعنی با آن‌ها درست می‌شود، به صغرای آن کبری‌ها واقع می‌شود و هکذا. پس بنابراین مثال‌ها درست است برای آن کبری، آن کبری دارد آن حرف را می‌زند، صدر و ذیل که امام در ذیل فرموده «الاشیاء کله‌ا علی ذلک» آن صدر هم که امام آن فرمایش را فرموده یعنی این را دارد می‌گوید که همه اشیایی که شما مشکوک الحلیة و الحرمة برای شما هست این‌ها حلال هستند. حالا یا حلال بالفعل مثل کجا؟ که احتیاجی به هیچ چیزی ندارد مثل این که نمی‌دانیم مایع است، این مایع آب است یا خمر است، بگو حلال است. این جا صغری برای چیزی درست نمی‌کند، آن را می‌گوید حلال است چون نمی‌گوید آب است تا بگوییم اطلاقات این که ماء یحل شربه را بگیرد، نمی‌گوید خمر است تا این که... چیزی را که نمی‌گوید که، می‌گوید حلال است. اما

در یک مواردی هم مثل بیع، مثل مواردی که چیزی را خریدی یا ازدواج است یا فلان است، این‌ها حلیت غیرفعلیه درست می‌کند یعنی همان صلاحیت که اگر آن کبریات بر آن منطبق شد آن وقت حلیت بالفعل درست می‌شود و دارد موضوع درست می‌کند برای آن ادله.

پس بنابراین مثال‌ها با کبرای گفته شده در صدر و ذیل تطابق دارد، هیچ احتیاجی به این تأویلات و حرف‌هایی که آقایان زدند ندارد.

س: ...

ج: کبری؟ نه برائت نیست.

س: ...

ج: نه اشکال... نه عیبه را داریم حل می‌کنیم. حالا می‌گوییم برائت است یا برائت نیست حالا حرف آخری است.

س: ...

ج: نه، می‌گفتید که مثال‌ها با این کبری‌ها نمی‌سازد، می‌گوییم چرا نمی‌سازد، مگر کبری چی دارد می‌گوید؟

س: عیبه این بود که کبرای مطرح به مناط عدم علم دارد می‌گوید برائت.

ج: نه می‌گوید حل است، می‌گوید حلال است...

س: این عیبه را حل نکرد دیگه.

ج: نه این را نمی‌گوید. آن حرف آقا ضیاء را نمی‌زند.

س: عیبه را حل نکرد. ...

ج: منکر شدند که عیبه‌ای وجود ندارد به خاطر این که معنای حدیث این است.

س: ...

ج: هنوز حرف تمام نشده. هنوز فرمایش ایشان تمام نشده احتیاج به ...

پس تا این جا این است که آن کبرایی که در صدر و ذیل چیز شده این است که می‌گوید هر چیزی که شما یقین به حرمت آن نداری و دلیلی مثل بیته بر حرمت آن اقامه نشده این حلیت دارد، حلیت هم این جا به همان معنایی است که... نه به معنای برائت، حلیت دارد این یعنی همان حلیتی که حالا یک جا بالفعل است، یک جا صغری درست می‌شود برای کبریات مفروغه که گفتیم و توضیح دادیم، برای آن‌ها دارد درست می‌کند. مثال‌ها هم دارد می‌گوید همین است، همه این‌ها از موارد حل ما لم یعلم حرمته است، همه این موارد. موارد حل ما لم یعلم حرمته است، همه‌اش از این موارد است.

این جا یک شبهه‌ای وجود دارد که شما بفرمایید که در این موارد اگر موارد ما صرف نظر از قاعده برائت بکنیم چه می‌شود؟ در تمام این موارد حرمت اثبات می‌شود همان طور

که شیخ هم فرمود اگر از این‌ها صرف‌نظر نکنیم این جا حرمت است چون در مورد آن بنت و ... یعنی آن مرأه‌ای که نمی‌داند اخت رضاعی اوست یا اخت نسبی اوست شک می‌کند، در آن مورد شک دارد که با این عقد، با این نکاح آیا آن زوجیت حاصل می‌شود یا نه؟ استصحاب عدم آن شده که این زوجه او نیست. در آن جایی که آن عبد را خریده شک می‌کند که آیا این ملک این شده یا نه؟ هم استصحاب عدم انتقال ملک داریم که ملک این نشده، هم قاعده ید از آن کسی که خریده قاعده ید می‌گوید برای اوست نه برای تو چون او ید داشته، و هم چنین در آن مثالی که خریده و احتمال می‌دهد سرقت باشد. پس بنابراین در این موارد علم به حرمت دارد چطور شما می‌گویید که این‌ها مصادیق همه این مواردی که امام علیه السلام مثال زدند این‌ها همه مصادیق حل ما لم یعلم حرمته است، این‌ها همه علم به حرمت در این جا وجود دارد یا ادله ید یا به استصحاب. ایشان می‌فرمایند که این ظهور قوی بلکه صراحت می‌شود گفت که امام دارد این‌ها را مصادیق حل ما لم یعلم حرمته قرار می‌دهد. این ظهور قوی که لایمکن انکاره بلکه در حد صراحت است، این خودش قرینه می‌شود که از این علمی که این جا بیان شده مانند موارد ید و استصحاب مقصود نیست، یعنی این حرمت‌هایی که به واسطه قاعده ید می‌خواهد درست بشود، حرمتی که می‌خواهد با استصحاب درست بشود به این‌ها شارع توجه ندارد، کأَنَّهُ این‌ها را... با وجود این‌ها می‌گوید شما شک داری، شما علم نداری و یک قانون در این جا دارد جعل می‌کند، آن قانون چیه؟ آن قانون این است که این حلال است، این حلال ما لم یعلم حرمته است، با این‌ها هم حرمت درست نمی‌شود پس بنابراین همه‌اش مصادیق می‌شود برای آن کبری‌هایی که گفته شده. این یک کوشش نهایی است که این را استاد معظم ما فرموده است در تسدید الاصول و چون این مطلب هم حالا مطلب مهمی است اگر جا بیفتد، باید روی آن دقت بکنیم.

حالا من عبارت ایشان را هم بخوانم برای شما که شما هم ببینید همین را می‌فهمید:

«و الحق فی الجواب عن هذه الشبهة أن يقال إنّ مفاد الحديث المبارك هو الحكم بحلية كل شيء ما لم يقطع بالحرمة و لم يعم عليها طريق معتبر كالبيئة» این حکم را دارد می‌کند «و أنّ العلم المذكور فيه لا يعم العلم التعبدی الموجود فی مورد الاستصحاب و الید» این دفع آن دخل مقدر است که شما بگویید ما این جا علم به حرمت داریم، می‌گویند نه. «و أنّ العلم المذكور فيه لا يعم العلم التعبدی الموجود فی مورد الاستصحاب و الید و ذلك أنّ الحديث قد حکم بحلية كل شيء إذا لم يعلم حرمته» حدیث به این حکم نداده؛ صدر و ذیل آن «و مثلّ له بالأمثلة المذكورة ثم أكد هذا العموم ثانياً بقوله و الاشياء كلها على هذا و ظاهره الذي لم يمكن انكاره أنّ جميع الموارد المذكورة من مصادیق و صغریات الكبرى المذكورة فيه صدرّاً و ذیلّاً فلامحالة يكون تطبيق الامام عليه السلام للكبرى المذكورة على هذه الصغریات تصریحاً بأنّ الحلية الثابتة فی جميع هذه الموارد من مصادیق حل ما لم یعلم حرمته». همه را می‌خواهد بگوید این از مصادیق حل ما لم یعلم حرمته است. «فهو قرينة على ارادة معناً من العلم المذكور فيه لا يعم ما فی مورد قاعدة الید و الاستصحاب و لأبأس بالقول بإرادة هذا المعنا منه بعد قيام الدلالة عليه»، «قم إنّ الحديث المبارك يدلّ على أنّ الإمراة المذكورة فيه محكومٌ عليها بالحلية بأنّها حلالٌ و الظاهر أنّ عنوان الحلال هنا فی مقابل المحرمات المذكورة فی تحریم المحرمات كما فی قوله تعالى حرمت عليكم امهاتكم» این در مقابل آن است، آن حرام است یعنی با عقد و این‌ها درست نمی‌شود، این حلال است یعنی شأنیّت این را دارد که با عقد و این‌ها برای شما حلال باشد. «فالحديث يدلّ على أنّ كل امرأة مشكوكة الحل و الحرمة فهي محكومةٌ بأنّها حلالٌ و هذه الحلية على رغم ذكرها فی القرآن و الحديث حلیة شأنیّة تصیر الحلية بعد

اجراء العقد عليها فهي كإطلاق الحلال على الحيوان المأكول و ذلك مثل حلية الصوم الى آخره و بالجملة....» حالا ديگه من ندارم. البته وقت گذشته. پس بقیه را مطالعه بفرمایید و فکر هم بفرمایید بینیم نقد این فرمایش چیست

و صلى الله على محمد و آل محمد.